

درباره ادبیات شفاهی (۲)

ادبیات شفاهی

مادری که حرمتش را پاس نمی‌داریم

Oمحمد جعفری (قنواتی)

پس از پیدایش خط، به رشته تحریر کشیده شدند. درحقیقت، بسیاری از قصه‌ها، حکایت‌ها و افسانه‌ها پیش از اختراع خط وجود داشته و به طریق زبانی، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده است. مطالعات و پژوهش‌هایی که انسان شناسان روی اقوام ابتدایی در سده‌های نوزده و بیست انجام داده‌اند و همچنین گردآوری متون شفاهی تعدادی از این اقوام به وسیله پژوهشگران، گواه معتبری بر این موضوع است.^۲

نویسندگان کتاب «رشد ادبیات»، در این باره می‌نویسند: «بیشتر نوع‌های ادبیات که ما با آن‌ها آشنا هستیم، در میان مردمانی که نوشتن به کلی برای آن‌ها مجهول و ناشناخته است (یا تا دیروز مجهول و ناشناخته بوده است) یافت می‌شود... در این دوره «ادبیات» می‌بایست از آثار فعالیت‌های فکری و عقلانی که در گفتار ضبط و حفظ می‌شده است، نه در نوشتار، تشکیل شده باشد. در این دوره، حافظهٔ هراسانی کتابخانه او بود.»^۲

مطالعه شاهکارهای ادبیات تألیفی، نشان می‌دهد که منبع و سرچشمه بسیاری از این آثار را باید در ادب عامه یا شفاهی جست. گزنفون در کتاب خود، ضمن شرح داستانی عاشقانه، تأکید می‌کند که این داستان در میان مردم ایران رواج گسترده‌ای دارد. امروزه شاهنامه پژوهان اعتقاد دارند که این داستان، بعدها با تغییراتی به صورت داستان گشتاسب و کتابون درآمد و از آن‌جا به شاهنامه راه یافت. قدیمی‌ترین متن ادبیات شفاهی ایران که امروزه در دست است و در کنار ود، گیل گمش و تورات از کهن‌ترین متون ادبی جهان به شمار می‌رود، متون گاهانی یا گانه‌هاست.

در حقیقت، باید گفت:

«نخستین تصویری که از باستانی‌ترین ادبیات ایران می‌توان داشت، به مجموعه‌ای از قصه‌های دینی و قومی پیوند می‌یابد که... دلایل مختلفی بر شفاهی بودن این قصص می‌توان اقامه کرد که به طور کلی یا به ساخت این قصه‌ها برمی‌گردد و یا نتیجه مطالعات تاریخی و باستان‌شناختی است. از لحاظ تاریخی، دورهٔ تکوین قصص دینی و قومی، ایرانیان پیش از اسلام، دوره‌ای

«ما عادت کرده‌ایم که ادبیات را همیشه، به نحوی جدایی‌ناپذیر، پیوسته و وابسته به نوشتن تصور کنیم. اما در عالم واقع، ارتباط و پیوند میان این دو تصادفی و عرضی است و تنها به مرحلهٔ دومی در تاریخ ادبیات مربوط می‌شود.»

(ه. مونترو چادویک / ن. کراوچادویک)

همان گونه که در مقالهٔ پیش اشاره شد، ادبیات شفاهی (oral literature) یکی از اجزای مهم فرهنگ عامهٔ هر قوم و ملتی است. این اصطلاح در مقابل ادبیات تألیفی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. از همین زاویه می‌توان گفت که ادبیات به دو گروه کلی تألیفی و شفاهی تقسیم می‌شود. اهمیت ادبیات شفاهی در فرهنگ عامه، به گونه‌ای است که گاهی از آن به جای اصطلاح فولکلور نیز استفاده می‌شود.

از نظر تاریخی، ادبیات شفاهی یا ادبیات عامه (یا آن گونه که در بسیاری از متون ذکر شده است، ادبیات عامیانه) بر ادبیات تألیفی تقدم دارد. زیرا انسان هزاران سال پیش از آن که خط را اختراع کند و وارد مرحلهٔ تاریخی حیات خود شود، توانایی سخن گفتن را پیدا کرده بود.

طبیعی می‌نماید که در آن دوران طولانی پیش از اختراع خط نیز انسان‌ها برای پاسخ‌گویی به کنجکاوی‌های خود، به تعلیل مسائل پرداخته باشند. یا آن‌که برای کوتاه کردن ایام فراغت و بطالت، به نقل خاطره‌هایی از شکار یا مسائل دیگر می‌پرداخته‌اند. می‌توان تصور کرد که انسان آن روزگار نیز با افسانه‌سرایی و افسانه‌پردازی، از یک سو مسائل ناشناخته‌ای مانند رعد و برق، رنگین کمان، توفان و سایر پدیده‌های طبیعی و مسائلی مانند چگونگی آفرینش انسان را تفسیر می‌کرده و از سوی دیگر، تلاش او این بوده که با نقل برخی از تجارب برای سایرین، خود و دیگران را سرگرم کند. همچنین می‌توان تصور کرد که چنین افسانه‌هایی در پی نقل‌های متواتر، پیرایش می‌یافتند و تخیل روایت‌کننده، در آن نقش و جایگاه نظرگیرتری پیدا می‌کرد. همین افسانه‌ها

است که در آن هنوز خط پدید نیامده و جامعه با فرهنگ شفاهی که سینه به سینه انتقال می‌یابد، زندگی می‌کند... محتوای قصص مذکور نیز... می‌تواند مؤید فرهنگ شفاهی آنان و بی‌نیازی ایشان از کاربرد خط باشد.^۴ اگرچه تقدم ادب شفاهی بر ادب تألیفی از لحاظ تاریخی، موضوعی جهانی و عام است، مقایسه فرهنگ و ادب ایران با سایر جوامع، نشان می‌دهد که سنت شفاهی در این سرزمین، بنا به دلایل گوناگون، بسیار ریشه‌دار بوده است. بخشی از این دلایل، به مسائل فرهنگی و اجتماعی قبل از اسلام و بخشی دیگر، به اوضاع اجتماعی و روان‌شناسی عمومی جامعه ایرانی پس از اسلام مربوط می‌شود. استاد زنده یاد دکتر احمد تفضلی، درباره سنت شفاهی جامعه ایران در پیش از اسلام می‌نویسد:

«سنت به کتابت درآوردن آثار دینی و ادبی، چندان معمول نبوده است. به طوری که این آثار قرن‌ها سینه به سینه حفظ می‌شده است و ثبت آن‌ها را لازم نمی‌دانسته‌اند... کتاب اوستا قرن‌ها سینه به سینه حفظ می‌شد تا این که سرانجام در دوره ساسانی به کتابت درآمد.»^۵

در کنار این متون دینی، باید از داستان‌های حماسی و ملی یاد کرد که پس از قرن‌ها حیات شفاهی، ابتدا در خداینامه‌ها جا گرفتند و از آن جا بخش وسیعی از آن‌ها به شاهنامه راه یافت. و بخش باقی مانده نیز در قالب منظومه‌هایی مانند **گرشاسب‌نامه**، **برزنامه**، **بانو گشاسب‌نامه**، **کوش‌نامه** و... تدوین گردید. بخشی از داستان‌های منثور، مانند **سمک عیار** و **داراب‌نامه** نیز پس از آن که قرن‌ها به وسیله قصه گوینان و نقالان مختلف، در کوی و برزن روایت می‌شد، با قلم عامیانه عده‌ای از کاتبان و دفترخوانان^۶ به رشته تحریر کشیده شد.

البته ذکر این نکته ضروری است که ریشه‌دار بودن سنت ادبیات شفاهی و بی‌توجهی به کتابت، یعنی علاقه به این که «حافظه هر انسانی کتاب‌خانه او باشد»، محدود به نیاکان ما نبوده است. خانم و آقای چادویک که پیش از این نیز از آن‌ها یاد کردیم، در پژوهش خود می‌نویسند:

«هنوز اقوامی در جهان هستند که ادبیاتی بس پرورده و تکامل یافته و عالی دارند، ولی تا روزگاران اخیر از نوشتن برای مقاصد ادبی استفاده نکرده‌اند؛ هرچند با فن کتابت و خط هزاران سال است که آشنایی دارند. می‌گویند وضعیت همانندی در میان گل‌های قدیم وجود داشته است. نیاکان خود ما [انگلیسی‌ها] قرن‌های بسیار با نوشتن آشنا بودند، قبل از آن که آن را در ضبط ادبیات به کار گیرند.»^۷ به رغم سنت شفاهی دیرپا و ریشه‌دار فرهنگ و ادب ایرانی و به رغم تأثیرات ماندگاری که بر ادب تألیفی و رسمی، ما برجا گذاشته است، متأسفانه در ایران بنا به دلایل مختلف، دیدگاهی

تحقیرآمیز نسبت به ادب شفاهی و عامه وجود دارد. استنباط برخی از ادیبان و نویسندگان امروزی ما از اصطلاح «ادبیات عامیانه»، مفهومی مترادف با ادبیاتی خنک و سبک است. چنین دیدگاهی در ایران ریشه‌ای ستبر و بسیار طولانی مدت دارد.

برای پی بردن به ابعاد این دیدگاه تحقیرآمیز، آشنایی گسترده با نظریات و افکار ادیبان و منتقدان گذشته ما بسیار ضروری می‌نماید. اهمیت این موضوع به گونه‌ای است که می‌توان آن را به عنوان یک مقوله پژوهشی مستقل مورد نظر قرار داد. نگارنده بدون، آن که بخواهد بحثی دراز دامن در این جا ارائه دهد، کوشش می‌کند بنا به مقتضیات و ضروریات موضوع یادداشت‌های خود، اشاره‌ای بسیار مختصر به برخی از این نظریات داشته باشد.

محمدبن علی ظهیری سمرقندی، از کاتبان بزرگ قرن ششم هجری که عوفی از او به عنوان «الصدر الاجل» یاد کرده، دلیل خود را برای تحریر جدیدی از **سندباد نامه**، در مقدمه طولانی خود، چنین توضیح داده است:

«و بیايد دانست که این کتاب به لغت پهلوی بوده است به روزگار امیر عادل ابومحمد نوح بن نصرالسامانی... ابوالقوارس [فناروزی] رنج برگرفت و خاطر در کار آورد و این کتاب را به عبارت دری پرداخت. اما عبارت عظیم نازل بود و از تزیین و تحلی عاری و عاطل و با آن که در وی مقال را فسحت و مجال را وسعت تنوق و تصنع بود، هیچ مشاطه این عروس را نیاراسته بود و در میدان فصاحت، مرکب عبارت نرانده... و نزدیک بود که از صحایف ایام، تمام مدروس گردد و از حواشی روزگار به یک بار محو شود... پس بنده دولت قاهره با وسعت دل و فسحت اصل این مهم را تلقی نمود و آن خرابید را که از حلی براعت عاطل بودند و از حله بلاغت عاری، لباس الفاظ درپوشانید و پیرایه معانی بریست».^۸

با توجه به این که ترجمه فناورزی در عهد نوح بن نصر سامانی صورت گرفته است، می‌توان حدس زد که منظور ظهیری از «عبارت عظیم نازل بود»، چه معنی و مفهومی دارد. مهمترین ویژگی‌های نثر آن روزگار، ایجاز و اختصار، کوتاه بودن جمله‌ها، تحاشی از به کارگیری واژه‌های عربی و هم‌چنین دوری گزیدن مؤلفان از سجع و موازنه بود.^۹ استاد زنده‌یاد دکتر صفا، در این باره می‌نویسد:

«نثر این عهد، ساده و روان و خالی از هرگونه تکلف و تصنع است. تمام خصائص نثر ساده ابتدایی که فقط برای بیان مقصود به کار می‌رود، در نثر این عهده دیده می‌شود... لغات عربی که در کتب غیرمنقول دیده می‌شود، غالباً ساده و از نوع کلماتی است که در لهجه عمومی مردم راه یافته و استعمال آن‌ها عمومیت داشته است.»^{۱۰}

در حقیقت باید گفت، در آن دوران زبان

ادبیات شفاهی بیش از هر چیز

ادبیات است. از این رو،

«ادبیت» آن باید مورد توجه قرار گیرد

در جامعه علمی ما به ادبیات شفاهی

به صورت یکی از اجزای موزه‌ها،

در کنار ادوات کشاورزی و دام‌داری

نگریسته می‌شود



در نظام دانشگاهی و مجامع علمی ما دیدگاهی تحقیرآمیز نسبت به ادبیات شفاهی وجود دارد که به رغم فعالیت‌های درخشان اساتیدی هم چون دکتر صفا، دکتر خانلری و دکتر محجوب، سایه سنگین این دیدگاه هم چنان احساس می‌شود

قدیمی‌ترین متن ادبیات شفاهی ایران که امروز در دست است و در کنار ودا، گیل گمش و تورات از کهن‌ترین متون ادبی جهان به شمار می‌رود، متون گاهانی یا گاهانه‌هاست



دید کرد ملعبه جمعی کودکان ایستاده و دیده به نظاره گوز بازی کودکانه، از آن‌جا کی نظارت جوانان شاعر بطالت شاعر شاطر باشد... و به واسطه این کودک برین شعر شعور یافت و از عظم محل و لطف موقع آن به نزدیک او در نظم هر قطعه بر دو بیت اقتضار کرد... و به حکم آن که منشی و منشد و بادی و بانی آن وزن کودکی بود نیک موزون و دلبر و جوانی سخت تازه وتر آن را ترانه نام نهاد و مایه فتنه بزرگ را سر به جهان داد... خاص و عام مفتون این نوع شده‌اند. عالم و عامی مشعوف این شعر گشته، زاهد و فاسق را در آن نصیب صالح و طالح را بدان رغبت. کژ طبعانی کی نظم از نثر نشناسند و از وزن و ضرب خبر ندارند، به بهانه ترانه در رقص آیند. مرده دلانی که میان لحن موسیقار و نهیق حمار فرق نکنند و از لذت چنگ به هزار فرسنگ دور باشند، بر دو بیته جان بدهند. بسا دختر خانه کی بر هوس ترانه، در و دیوار خانه عصمت خود درهم شکست. بسا سستی کی بر عشق دو بیته تار و پود پیراهن عصمت خویش برهم گسست.^{۱۴}

این نثر و این اندیشه که در بطن خود، خردستیزی و مقابله با واقعیت زندگی را حمل می‌کند، بیش از هر چیز نتیجه شسکت‌های متوالی ایرانیان، گسترش یأس عمومی، انحطاط مناسبات اجتماعی و تسلط زبان و ادبیات عرب بر محیط‌های درباری بود. طبیعی است در چنین انحطاط اجتماعی و فرهنگی، نثر که باید مظهر عقلانیت اجتماعی باشد، به لفاظی و دوری از زبان ساده گفتاری گرایش پیدا می‌کند.^{۱۵}

استاد بهار، ضمن نقد چنین نثرهایی، به منشآت بهاءالدین محمد، صاحب کتاب التوسل علی التوسل می‌پردازد و می‌نویسد:

«این نامه و بسیار نامه‌های دیگر از این قبیل، مقدمه فساد نثر است. علت اصلی آن نیز این است که دبیران ناچار بوده‌اند نامه‌ای از طرف خدایگان خود، به دیگر خداوندان تاج به نوعی بنویسند که هم بالنسبه آب و تابی داشته باشد و هم مختصر و شبیه به مکاتب خودمانی نباشد و هم مطلب مهمی در آن قید

نویشتار نزدیکی فراوانی به زبان گفتار داشته است. بنا به ماهیت نثر داستانی، می‌توان تصور کرد که در ادبیات داستانی، غلبه با زبان گفتار بوده است.

تحقیر نثر ساده و زبان گفتار، مختص ظهیری سمرقندی نبوده و محدود به سندباد نامه نمی‌شده است. مؤلف مرزبان نامه نیز با عباراتی شبیه ظهیری سمرقندی، نثر متکلف خود را توجیه می‌کند و نثر قبلی کتاب را دارای «لغت نازل و عبارت سافل»^{۱۶} می‌داند که باعث خوار شدن آن در چشم‌ها بوده است. نکته جالب توجه این که در تحریر دیگری از مرزبان نامه که توسط محمد بن غازی ملطیوی انجام گرفته است، عین همین عبارات و حتی شدیدتر از آن آمده است:

«کتابی طلب کرده شد که از تصانیف ارباب دها و اصحاب بها باشد و مطلوب را شامل و مرغوب را کامل. مرزبان نامه یافته شد... لکن از حلیت عبارت عاری بود و از زبور چهارت عاطل. معانی لطیف آن درری بود در صدا نشانده و سبوحه‌ای بود در مستراح فکنده»^{۱۷}

متأسفانه، از این گونه استدلال‌ها برای تخطئه زبان ساده و سالم، نمونه‌های فراوانی می‌توان آورد. اما برای نشان دادن میزان تحقیر و خصومت با ادب عامه، هیچ متنی نتوانسته است از کتاب معروف المعجم فی معاییر اشعار العجم سبقت گیرد. صاحب المعجم حقیقتاً کتابی بی‌نظیر در ادب فارسی آفریده؛ به گونه‌ای که زنده یاد استاد محمدتقی بهار، به حق از آن به عنوان گنجینه‌ای بی‌مانند و کتابی نفیس و پر بها که همه علوم شعر از عروض و قافیه و بدیع و قرض الشعرا را دربرمی‌گیرد یاد کرده است.^{۱۸} اما همین مؤلف، یعنی شمس قیس درباره ترانه که یکی از انواع مهم ادب عامه است، توصیف‌هایی بسیار شنیع به کار برده است.

وی ابداع ترانه را با شک به آدم الشعرا رودکی نسبت داده و می‌نویسد: «یکی از متقدمان شعراء عجم و پندارم رودکی، والله اعلم... روزی از ایام اعیاد بر سبیل تماشا در بعضی منتزهات غزنین برمی‌گشت. طایفه اهل طبع را

نگردد و در نوشتن چنین نامه‌ها که در آن اوان ملوک الطوائفی بایستی هر هفته و هر ماه چند طغرا به چند طرف ارسال گردد، جز به چنین معجز نمای‌هایی نمی‌شده است دست فرا برد»^۶

چنین نثری روز به روز از چشمه فیاض ادبیات که همان جامعه و مردم است، فاصله می‌گرفت و به نثری درباری یا رسمی تبدیل می‌شد. در مقابل، چنین ادبانی، البته نوع دیگری از ادبیات که همان ادبیات عامه است، در عرصه‌های دیگر به زندگی و رشد خود ادامه می‌داد. آن گاه که در ادب رسمی از سلطان محمود، سلطان سنجر و حتی تیمور، چهره‌هایی مطلوب، معقول، ظلم و غیر واقعی ترسیم می‌شد و برخی کسان از محمود با لقب «غازی کبیر» یاد می‌کردند، در ادب شفاهی قصه «خدا از سلطان محمود بزرگ‌تر است»، خلق می‌گردید^۷ یا این که در قالب شخصیت جوجی، به تمسخر و هزل تیمور پرداخته^۸ می‌شد. اما به رغم این مقاومت‌ها، به دلیل اوضاع مناسب اجتماعی، ادب رسمی با آن حال و هوایی که تشریح گردید، ریشه‌های خود را آن چنان ستبر و عمیق کرد که تأثیرات آن را بر مجامع علمی تا امروز نیز می‌توان مشاهده نمود. هم از این روست که به رغم آن که تعدادی از استادان برجسته زبان و ادب فارسی، مانند زنده یادان بهار، دکتر صفا، دکتر خانلری و دکتر محبوب، نسبت به ادب عامه از خود همدلی نشان داده و در این زمینه کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری منتشر کرده‌اند^۹، هنوز ادب عامه در دانشگاه‌ها و نظام برنامه‌ریزی فرهنگی ما جایگاهی ندارد. دیدگاه تحقیرآمیز به ادب عامه، اگر چه به پایداری این بزرگان ضعیف گردیده و تاب و توان آن کم شده است، سایه سنگین آن هم چنان بر محیط‌های علمی ما به گونه‌ای است که می‌تواند مانعی جدی در مقابل قرار گرفتن ادبیات عامه به عنوان رشته‌ای مستقل در دانشگاه‌ها گردد.

در کنار آن چه گفته شد، مشکل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. متأسفانه در ایران، مجموعه فولکلور، حتی اجزای ادبی آن نیز بیشتر از دیدگاه انسان‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد و جنبه‌های ادبی آن کمتر در معرض قضاوت، تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

ادبیات شفاهی در جامعه علمی ما، پیش از آن که به عنوان یک متن ادبی زنده مورد ارزیابی قرار گیرد، به صورت یکی از اجزای موزه‌های انسان‌شناسی، در کنار ابزار و ادوات کشاورزی و دامداری، نگریسته می‌شود.

البته ذکر این نکته ضروری است که استفاده انسان‌شناسی از ادبیات شفاهی، فی‌الذاته نمی‌تواند مورد تعریض قرار گیرد. زیرا ادبیات شفاهی را هم چون ادبیات تألیفی، می‌توان با اتکا به علوم مختلفی مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و انسان‌شناسی مورد تحقیق قرار داد. اما نکته اصلی که نباید مورد غفلت قرار گیرد، آن است که ادبیات شفاهی بیش از هر چیز ادبیات است و از این رو، «ادبیت» آن باید مورد پژوهش قرار گیرد.

تا زمانی که مجموعه چنین دیدگاه‌ها و وضعیتی دچار تحول و تطور اساسی نشده است، پژوهش در ادب شفاهی با مشکلات مضاعف همراه خواهد بود. نگارنده در بخشی از این سلسله یادداشت، به جوانب دیگری از مشکلات ادبیات شفاهی در جامعه علمی ایران اشاره خواهد کرد.

پی‌نوشت:

۲ - در این زمینه، کتاب‌های فراوانی به زبان انگلیسی وجود دارد. برخی از کتاب‌هایی که به فارسی ترجمه شده‌اند، عبارتند از:

الف - آدمیان و سرزمین‌ها، مارگارت مید، ترجمه علی اصغر بهرامی، نشر نی با همکاری پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی

ب - زیباترین افسانه‌های جهان، اینگه درینگن، والتر شنایدر ترجمه علی عبداللهی و سیامک گلشیری، نشر ثالث ۱۳۸۳

ج - اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخ پوستان، ریچارد ایرودز، آلفونسو ارتیز، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، نشر چشمه ۱۳۷۸.

د - انسان‌شناسی فرهنگی، دانیل بیتس و فرد پلاک، ترجمه محسن ثلاثی،

انتشارات علمی ۱۳۷۵

ه- جامعه باستان، لوئیس هنری مورگان، ترجمه محسن ثلاثی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۱

۳ - رشد ادبیات، ه. مونرو چادویک / ن کرشواو چادویک، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۷۶ (ص ۱۱)

۴ - ادب پهلوانی، محمد مهدی مؤذن جامی، نشر قطره ۱۳۷۷ (ص ۱۷)

۵ - تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، دکتر احمد تفضلی، انتشارات سخن، ۱۳۷۸ (ص ۱۳)

۶ - دفتر خوان به کسی می‌گفته‌اند که از روی متن مکتوب، قصه‌ای را برای جمع روایت کند.

۷ - منبع شماره ۳ (ص ۱۱)

۸ - سندباد نامه، محمد بن علی ظهیری سمرقندی، تصحیح دکتر محمد باقر کمال‌الدینی، نشر میراث مکتوب ۱۳۸۱ (ص ۱۹ و ۲۰)

۹ - سبک‌شناسی، ج دوم، محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۹ (صص ۶۱-۵۴)

۱۰ - تاریخ ادبیات ایران، ج اول، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس (ص ۶۰۸-۶۰۷)

۱۱ - مرزبان نامه، سعدالدین وراوینی، مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن، انتشارات اساطیر ۱۳۷۶ (ص ۱۰)

۱۲ - روضة العقول، محمد بن غازی ملطوی، به نقل از منبع پیشین (ص ۱۹)

۱۳ - سبک‌شناسی، ج سوم (ص ۳۵)

۱۴ - المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح علامه محمد قزوینی، مقابله مدرس رضوی، انتشارات زوار ۱۳۶۰ (ص ۱۱۴-۱۱۲)

۱۵ - سیمرغ در جست‌وجوی قاف، سیر عقلانیت در ادب فارسی، دکتر مهدی محبتی، انتشارات سخن، ۱۳۸۲ (ص ۳۶۱)

۱۶ - سبک‌شناسی، ج ۲ (ص ۳۸۱)

۱۷ - خلاصه قصه به این قرار است: نجاری بود که زنی صاحب جمال و پاکدامن داشت. سلطان محمود قصد تصاحب زن را می‌کند، اما به توصیه مشاورینش، درخواست کار خراطی غیرقابل انجمنی از نجار می‌کند و به او چهل روز مهلت می‌دهد. به گونه‌ای که اگر طی چهل روز، آن وسیله مهیا نشود، نجار را به دار آویزد.

نجار ناراحت به خانه می‌آید. زن علت ناراحتی را می‌پرسد و نجار به او می‌گوید. همسرش در جواب می‌گوید: «خدا از سلطان محمود بزرگ‌تر است». روزها به سرعت سپری می‌شوند و نجار افسرده‌تر می‌گردد. اما سخن زن همان بوده است: «خدا از سلطان محمود بزرگ‌تر است». صبح روز چهارم، مأموران حکومت به در خانه نجار می‌روند و دق‌الباب می‌کنند. نجار به خیال این‌که برای به دار کشیدن او آمده‌اند، با زن و فرزند خود خداحافظی می‌کند، اما در کمال ناباوری، مأموران حکومت به او می‌گویند که لازم نیست آن وسیله را تهیه کنی. زیرا سلطان شب پیش از دنیا رفته است و ما آمده‌ایم که بگویم برای سلطان تابوت درست کنی.

۱۸ - برای آگاهی از برخی لطایف درباره تیمور لنگ ر. ک. به منبع زیر: جوجی، تحقیق و ترجمه و تألیف دکتر احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۸۳، حکایت‌های ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۶۷، ۴۱۲

۱۹ - استاد بهار، علاوه بر این که در سبک‌شناسی نثر مصنوع و متکلف را به شدت نقد می‌کند، مقدمه‌ای خواندنی بر هفت صد ترانه روستایی که توسط حسین کوهی کرمانی گردآوری شده بود، با قلم شیوای خود نوشته است.

- دکتر نائل خانلری، ماهنامه سخن را به گونه‌ای مدیریت می‌کرد که صادق هدایت مقاله‌های معروف خود را درباره فولکلور، در آن جا به چاپ می‌رساند. هم‌چنین تعداد زیادی متن فولکلوریک در سخن به چاپ رسید. خود استاد نیز با تصحیح و انتشار متن ارزشمند سمک عیار، خدمتی شایان به زبان و ادب فارسی کرد.

از فعالیت‌های دکتر صفا در این زمینه، می‌توان به چاپ داراب نامه طرسوسی، داراب نامه بیغمی و بختیار نامه، به همراه مقدمه‌های خواندنی و نیز انتشار دو مقاله درباره قصه‌گویی، اشاره کرد.

- فعالیت دکتر محبوب نیاز به معرفی ندارد. زیرا وی بی‌تردید استاد مسلم «داستان‌های عامیانه فارسی» بود. آن‌هایی که کم‌ترین علاقه‌ای به ادبیات شفاهی داشته باشند، با حجم فراوان فعالیت‌های قلمی وی در این باره آشنا هستند.